

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۰ دسمبر ۲۰۱۷

پایه های تضاد میان "غنی" و "اتمر"

در مطلب قبلی ام معنون به "غنی" سوگلی حرم استعمار، اشاره هائی به تضاد میان "اشرف غنی" و "حنیف اتمر" نموده بودم، هرچند خودم هم می خواستم بعد ها در موردش به تفصیل بنگارم، مگر بنا به پرسش های مکرر چند تن از خوانندگان عزیز پورتال، پاسخدهی به سوال را به تأخیر نینداخته، در حد توان خواهم کوشید بر آن روشنی بیندازم، امید فرصت کم جای پایش را در نقصان مطلب زیاد مشهود نشان ندهد.

تا جایی که من می دانم، تضاد و اختلاف میان "غنی" و "اتمر" که گاهگاهی تبارز آن در اخبار نیز انعکاس می یابد، بیشتر از آن که روی سلاقی متفاوت، زبان و قومیت و یا هم دیدگاه های سیاسی باشد، به صورت عمده ارتباط می گیرد به آبخور های متفاوت استخباراتی هریک از آنها و علایق متفاوتی را که هریک از آبخور ها تعقیب می نمایند. به عبارت دیگر اختلاف و تضاد بین "اتمر" و "غنی" بر می گردد به تضاد میان "MI6" استخبارات خارجی انگلیس و "CIA" سرویس استخبارات مرکزی امریکا، زیرا عکس "اتمر" که به "MI6" تعلق داشته منافع آن سازمان و کشور متبوعش را نمایندگی می نماید، "غنی" به حیث یکی از اعضای "CIA" ناگزیر است، از منافع آن سازمان و امپریالیزم جنایتگستر امریکا در افغانستان حمایت نماید.

خلاف تصور آنهایی که تازگی ها به جای همگونی "تعامل" و به جای مبارزه "تقابل و رقابت" را به کار برده با زیر پای نمودن یکی از اساسی ترین اصول دیالکتیک ماتریالیستی نمی خواهند بدانند که به گفته لنین **"وحدت(تطابق، همگونی تساوی عمل) بخوانید تعامل-م-اضداد مشروط، موقتی، گذرا و نسبی است، مبارزه اضداد- بخوانید تقابل و رقابت-م-دافع یکدیگر مطلق است، همان طور که تکامل و حرکت مطلق است"**، با تمام همکاری هائی که طی دهه های متوالی بین نهاد های استخباراتی انگلیس و امریکا به نمایندگی از منافع طبقاتی طبقات حاکمه آن کشور ها وجود داشته و چه بسا در آینده نیز ادامه یابد، حتا برای یک لحظه تضاد و تقابل بین آنها از بین نرفته، هریک از آنها سخت کوشیده است تا با چنگ و دندان از منافع خود و کشور متبوعش دفاع نموده، طرف مقابل را وادار به عقب نشینی نماید. تا جایی که از مطالعه تاریخ به ویژه بعد از جنگهای عمومی اول و دوم بر می آید، امپریالیزم جنایتگستر امریکا بعد از جنگ عمومی اول، بر مبنای ضعف های ناشی از ویرانی های جنگ در قلمرو برتانیای کبیر، قدم به قدم پیشروی نموده با هر گامی استعمار کهن سال برتانیای را از صحنه بیرون و خود بر جایش تکیه زده است، پروسه ای که بعد از ختم

جنگ عمومی دوم و احراز مقام برتر در کلیت سیستم امپریالیزم، باعث گردید تا در بسیاری از مناطق، به نفوذ امپریالیزم کهن سال انگلیس و استعمار کهن آن خاتمه بخشیده، حاکمیت خود را بر آن کشور ها مستقر سازد.

این روند با تمام فراز و نشیب و حتا بحران خونینی که در مناطق مستعمرات تبارز می یافت، در یک نقطه ای از جهان که نیم قاره هند شامل هندوستان، پاکستان غربی و شرقی که بعد ها به دو کشور جداگانه پاکستان و بنگله دیش منقسم گردیدند، باشد نه تنها در همانجا دست نخورده باقی ماند، بلکه روی تقسیمات ساحه نفوذ در دنیای زیر سلطه امپریالیزم، افغانستان نیز به مثابه یک حایل ساحه نفوذ انگلیس در نیم قاره هند از جانب امپریالیزم جنایتگستر امریکا و رقیب سوسیال امپریالیستی اش به رسمیت شناخته شد. - وقتی تاریخ مناسبات امریکا و افغانستان مورد مطالعه قرار می گیرد، در مقطعی می بینیم که بعد از آمدن نیکسون به افغانستان، تقریباً امریکائی ها پای شان را از افغانستان بیرون می کشند، در اینجا باید تذکار داد که این عقب کشی، خلاف تصور آنهایی که مسأله را به خبث طینت نیکسون و یا هم ضعف دولت وقت افغانستان در داشتن یک دیپلماسی فعال و موفق ارزیابی می نمایند، آن تغییر علایق و مواضع بیشتر تحت فشار کشور برتانیای بر امریکا بود که نمی خواست بعد از مداخله آشکارش در ۲۸ اسد ۱۳۳۲ در ایران و بیرون راندن برتانیای از آن کشور نخست با تقویت "مصدق" و بعداً کودتا علیه "مصدق"، از پشت خنجر زدن به برتانیای و فرانسه حین ملی شدن کانال سویز، عین کار را در افغانستان نیز انجام دهد.

از همین رو هم بود که در تمام دوران مقاومت ضد روسی، امپریالیزم جنایتگستر امریکا از آنجائی که خود شخصیت و یا شخصیت های شناخته شده و تا حدودی قابل پذیرش برای مردم را در انباشت نداشت، و خاندان طلانی را نیز ادامه قدرت برتانیای کبیر در منطقه و افغانستان می دانست، هیچ گاهی به صورت جدی پایش را جهت حل سیاسی مسأله افغانستان و آوردن صلح در این کشور دخیل ننمود، بلکه با حوصله مندی استعماری، ضمن طولانی ساختن جنگ، به تربیت نسلی شدت بخشید که بتواند در دراز مدت منافع استعماری آن کشور را در افغانستان نمایندگی و تأمین نمایند.

وقتی در سال ۲۰۰۱ و بعد از بهانه تعقیب القاعده بر افغانستان لشکر کشید، هرچند از لحاظ کارائی و سوابق رابطه استخباراتی افرادی چون "خلیلزاد"، "غنی" و "جلالی" را نیز در انبان داشت، مگر به مثابه یک حرکت هماهنگ با استعمار انگلیس، به روی کار آمدن "کرزی" موافقت نمود. زیرا "کرزی" از یک جانب سر در آخور "سیا" داشت و از جانب دیگر با هزار و یک رشته مربوط به خاندان طلانی با استخبارات انگلیس در رابطه قرار داشت.

وقتی زمان "کرزی" که محور کار سلطه مشترک امریکا و انگلیس به شمار می رفت سرانجام به انتها رسید، امپریالیستهای امریکائی و برتانوی، قادر نشدند تا فرد دیگری را با عین خصوصیت پیدا نموده، به قدرت برسانند، اینجا بود که مسأله حاکمیت مشترک بین برتانیای و امریکا در عمل خود را در همکاری نزدیک و تنگاتنگ بین "اتمر" و "غنی" نمایان ساخت.

از آنجائی که به حکم دیالکتیک ماتریالیستی همکاری ها می توانند مشروط، موقت، گذرا و نسبی باشند و مبارزه همیشه مطلق و دایمی است، لذا چه "اتمر" و "غنی" بخواهند و چه هم نخواهند، سرانجام اختلاف منافع آبخور ها، آنها را به عمده ساختن تقابل وادار نموده، گردن یک دیگر را خواهند فشرد. امری که تأخیر و یا تسریع آن، نمی تواند حتمیت آن را زیر سؤال ببرد.

اگر همین اکنون به مناسبات قدرت در افغانستان با دقت نگریسته شود، می بینیم که "اتمر" از یک جانب هر سه نفر مسؤول در امور امنیتی - وزیر دفاع، وزیر داخله و رئیس امنیت- را خود انتخاب می نماید و از جانب دیگر "احمدزی" ها را که "غنی" در آغاز به کار گماشته بود، با بهانه های مختلف از کار بیرون می اندازد، نمونه ها قومندان گارنیزون و رئیس کمیسیون انتخابات.